

مقولة أن حواء خلقت من ضلع آدم ... في مواجهة علمية :

مقولهء آفرينش حوا از دندهء آدم در يك رويارويى علمى :

علمياً معنى أن حواء خلقت من جزء من آدم، أي إنها تمتلك خريطة الجينية كاملة وهذا يعني أنها ستكون ذكراً أيضاً، ولهذا نحتاج معجزة هنا لتغيير كروموسوم تحديد الجنس (y) إلى (x) ليكون الناتج أنثى (xx) وليس ذكراً (xy).

از دیدگاه علمى، اينکه حوا از بخشى از وجود آدم خلق شده باشد به اين معنا است که حوا نقشهء ژنوم آدم را بهطور کامل دارا است و اين يعنى حوا نيز مذکر مى باشد! بر اين اساس ما براى تغيير کروموزوم نوع Y به X، تا نتيجه مؤنث (XX) باشد و نه مذکر (XY)، به يك معجزه نياز داريم.

ولكن القصة لا تنتهي هنا، فبما أنهم يقولون: إنَّ الذرية محصورة بآدم وحواء فالمفروض أن يكون كل البشر متطابقين في كل شيء والفرق الوحيد بينهم هو فقط الجنس (أناث - ذكور) أي المفروض أن نكون جميعنا نسخة واحدة لا يفرق بيننا سوى تحديد نوع الجنس، اللهم إلا أن يقرؤا الطفر الجيني والتطور ويقولوا: إن هناك تطوراً أدى إلى تغير الخريطة الجينية، أي بعد آدم وحواء حصل طفر جيني وتحول في صفات الذرية!

البته قضیه به همین جا ختم نمی‌شود؛ چرا که آنها می‌گویند: نسل همه انسان‌ها به آدم و حوا محدود می‌شود؛ بنابراین همه انسان‌ها باید در همه چیز با هم مطابقت داشته باشند و تنها فرق بین آنها در جنسیت (نر و ماده) باشد. به عبارت دیگر همه ما باید نسخه‌ای یکسان باشیم و تنها تفاوتی که بین ما برقرار است نوع جنسیتمان باشد، مگر اینکه این افراد، به جهش ژنتیکی و تکامل اقرار کنند و بگویند: تکاملی وجود داشته است که باعث تغییر نقشه ژنتیکی شده باشد؛ یعنی پس از آدم و حوا جهش ژنتیکی رخ داده و ویژگی‌های نسل‌ها را تغییر داده است.

والحقیقة، إن أطروحتهم طريقها مسدود وهذا هو منقذهم الوحيد، ولكن هذا يعني أنهم يعترفون بنظرية التطور، وهذا ينقض غزلهم وأطروحتهم أن حواء خلقت من آدم، حيث لا يمكنهم أن يقولوا: إنهم يعترفون فقط بتطور بحدود الجسم الإنساني؛ لأن الانتواع أو التنوع تحصل لتراكم الطفر والانتخاب مع الزمن، فمن يقر الطفر وتبدل الصفات لا يمكنه انكار الانتواع كنتيجة حتمية يصل لها مع مرور الزمن، فلا سبيل لقبول ربع أو نصف التطور فإما قبوله كاملاً أو إنكاره جملة وتفصيلاً؛ حيث لا يوجد أي سبب منطقي للقول السفیه إن التطور بحدود النوع الواحد ممكن ولكن لا يمكن أن يؤدي إلى إيجاد نوع جديد، فالذي يقول هذا الكلام يقوله بسبب جهله بعلم الجينات وبعلم الأحياء التطوري.

حقیقت این است که چنین نظریه و ایده‌پردازی‌هایی با در بسته مواجه شده و آنچه ذکر شد تنها گریزگاه آنها می‌باشد. البته این خود به آن معنا است که ایشان به نظریه پیشرفت و جهش، اعتقاد و اعتراف دارند. همین نکته رشته آنها را پنبه می‌کند و عقیده‌شان مبنی بر اینکه حوا از آدم آفریده شده است را به باد می‌دهد؛ زیرا آنها نمی‌توانند بگویند که ما فقط به تکامل

در محدوده جسم انسانی معتقد هستیم؛ چرا که تغییر و گونه زایی، از انباشت جهش و انتخاب در طول زمان ناشی می‌گردد و کسی که به جهش و تغییر ویژگی‌ها اعتقاد دارد، نمی‌تواند گونه‌زایی را به‌عنوان نتیجه‌ای حتمی که در اثر جهش و تغییر ویژگی‌ها و به‌مرور زمان حاصل می‌شود، را انکار نماید. در واقع هیچ راهی برای پذیرش یک چهارم یا نیمی از تکامل وجود ندارد: یا باید آن را به‌طور کامل پذیرفت و یا اینکه آن را از ریشه انکار نمود؛ زیرا هیچ دلیل منطقی برای اثبات سخن سخیفی که می‌گوید: "تکامل فقط در محدوده یک گونه یکتا امکان‌پذیر است، اما نمی‌تواند منجر به ایجاد گونه جدیدی شود" وجود ندارد و کسی که چنین سخنی بر زبان می‌راند، به دلیل عدم آگاهی از علم ژنتیک و دانش زیست‌شناسی تکاملی دست به این کار می‌زند.

يبقى أنه ربما يقول بعضهم: إنَّ الجزء الذي أخذ من آدم بدلت كل خريطته الجينية ومن ثم خلقت منه حواء، وهذا يعني أنه لو أخذت المواد الكيميائية التي بنيت منها خريطة حواء الجينية من أي موضع آخر في الأرض فالأمر سواء، فما الداعي وما الحكمة أن تأخذ من جسم آدم (عليه السلام) ثم تهدم وتبني من جديد، أما كان الأولى أخذ المواد الأولية من أي مكان في الأرض وتبني خريطة حواء الجينية دون الحاجة إلى الهدم!

آنچه باقی میماند این است که ممکن است برخی از این افراد بگویند: نقشه ژنتیکی آن بخشی که از آدم گرفته شد، به طور کامل تغییر یافت، سپس حوا از آن آفریده شد. مفهوم این سخن آن است که اگر مواد شیمیایی را که نقشه ژنوم حوا از آن ساخته شده است، از هر نقطه دیگری از زمین می‌گرفتند، هیچ تفاوتی در نتیجه پدید نمی‌آمد. اگر چنین است، پس دلیل و حکمت اینکه نقشه ژنتیکی از جسم آدم گرفته شد،

سپس ویران گشت و از نو ساخته شد چه بود؟ آیا بهتر نبود همان مواد اولیه از هر جای دیگر زمین گرفته می‌شد و نقشه زَنوم حوا بر اساس آن ساخته شود، تا دیگر به ویران کردن نیازی نباشد؟!

الحقيقة، إنه لا يوجد حل منطقي لهذه المعضلة سوى ما بينته في تفسير الآية وهو أن القضية في السماء في جنة آدم (عليه السلام) ومتعلقة بالنفس وليس الجسد.

واقعیت آن است که هیچ راه حل منطقی برای حل و فصل این موضوع بغرنج وجود ندارد، به جز آنچه که در تفسیر آیه بیان نمودم؛ یعنی اینکه قضیه در آسمان در بهشت آدم (علیه السلام) روی داده است و مربوط به نَفْس می‌باشد، نه جسم.
